

قصه کروناى زمان ما، شعری از محمود صانعی پور

آیا تقصیر کرونا است، یا شرح بقا، یا بازی فنا است؟

یا از ماست که برماست، یا حکم دگر ز قضاء است؟

با چکنم آید و بعد چه کسی بود؟ ، سوم گیر دهندگان است؟

باز آب از آسیاب افتد و آهنگ سکوت آید، بازی همان است

ولى نقش من وتو چیست؟، دراین یتیم خانه دنیا، یا محشر کبرا

از این ثلث کدام است؟ یا محکوم شود، اهل تیر خلاصی فردا

یا یک مثلث بی ضلع است؟، کان افسانه گرمعمار زمان است

یا دل‌های مُرده ما، یا طبیعت بی جان، یا مشغله آواز گران است

یا مربوط به تاج کرونا است، یا سلطنت بی پایان سلاطین

یا قصه زر و زور است، عربده مستان، یا کاخ نشینان

یا شرح نژاد است، زرد و سفید است، سرخ و سیاه است؟

یا قصه جبران مافات، ، یا فطرت بیدار تماشا گر دنیا است

قصه ما از آنجا شروع شد که یک مثلث، قاعده ساز است

یک ضلعش چکنم چکنم است؟! ضلع دگرش، مسئله ساز است؟!

ضلع سوم آن، بگیر، بگیر است، آرام بخش دل نیازمندان

یکی مضمون به سرقت، یکی صاحب دار، یا گوشه زندان

این طیف چنین است، زندان زمین هم، همان زندان زمان است

دل یک کثرت بی حد غمین است، یک عده قلت رقص کنان است

درین فکرت ایام بودم که یکی کرد گذر ز برم و می گفت :

من درد ترا خوب دانم و آن نرگس بینا که شبها نمی خفت

باید با چشم بصیرت نگری، دراین چرخه ایام زمانه

قصه عمر من و تو است، قصه حق و حقیقت، باقی بهانه
تا نباشد ضلع اول و چکنی ها ، نه دادگستر مطلوب
نه ناظر دانا، نه بازرس کوشا ، نظمی از بی نظمی آشوب
کوخ ها نشود مملو در حاشیه شهرها ، کاخ ها ندهد رخ
یک عده مظلوم ، صورت خود را با سیلی نکنند سرخ
زهر جا فریاد بلند است، کین زمین جای مامن ما نیست
بین فقر و غنا جفا است ، بین ظالم و مظلوم صفا نیست
ضلع دوم کی بود؟ و چی بود؟ ، فلش وار گردد هویدا!
یک عده ضلع سوم زمان را کنند در این سیر تماشا !
عمر من و تو گرچه افسانه دیگران است ، ولی نیست
افسانه گردش ایام نباشد، تکلیف هر کس از آن چیست؟
او زمزمه کنان دور میشد از من ، و من اورا ، نظاره
آنقدر دور که آهنگ صدایش ، آهنگ سکوت شد دوباره
شمع سیر بیند و من آتش اجحاف و بال سوختن عشاق
معشوق غمازی کند آخر ، به جان باختن اینهمه مشتاق
عشق در این بزم زمان ، نشان از سوختن شمع های لیالی
معشوق زاسرار بگوید، عاشق دلخسته ، هر دم به خیالی
ملانک نگرند عمل ما ، درگوی زمین ، اینگونه نظاره
یک جا پدرمرد ، یکجا یتیم شد ، یکی خنده مستان نظاره
این دنیا آزمون من و تست ، اینقدر به سندان نزن مُشت
تا محکوم نکنی یکی تن ، یا دگری ، آن دیگری کُشت
هر که باید بداند، کان هرچه برماست، از عمل ماست
از سرگرمی ایام ، رها شدن تکلیف، غفلت گری ماست
یک روز اشباع شود و یگروز نویسد، این قصه فرداست
محمود امروز نویسد ، فردا سند گویای ، تاریخ گرماست